

تحلیلی بر نقش و جایگاه ساروتقی در رقابت‌های درباری عصر شاه‌عباس دوم

محمود مهمان نواز، استادیار گروه تاریخ دانشگاه یاسوج

چکیده

پژوهش حاضر در پی بازبینی و واکاوی وقایع تاریخی دوره کوتاه سه‌ساله‌ای از تاریخ ایران در فاصله سال‌های: ۱۰۵۲ تا ۱۰۵۵ ق/ ۱۶۴۲ تا ۱۶۴۵ م است. این پژوهش باهدف بررسی و تبیین نقش ساروتقی در رقابت‌های درباری سال‌های اول سلطنت شاه‌عباس دوم به انجام رسیده است. روش تحقیق در این پژوهش، تاریخی-تحلیلی و جمع‌آوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای انجام شده است. ابزار اصلی پژوهش استناد به منابع آن دوره هست که درنهایت بر پایه‌ی یافته‌های حاصل از منابع استنتاج، تبیین و تحلیل به‌عمل آمده است. یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که در ابتدای سلطنت شاه‌عباس دوم به دلیل صغر سن شاه رقابت‌های شدید درباری جهت تصدی مقامات مهم و تسلط بیشتر بر امور از سوی افراد صاحب نفوذ و مدعی صورت گرفت. در این میان ساروتقی به‌عنوان صدراعظم در پی حفظ قدرت و همچنین گسترش سلطه‌ی خود بر تمامی امور اعم از دیوانی، نظامی و اقتصادی برآمد. ساروتقی ازجمله افراد باذکوت دوره صفویه بوده که به‌خوبی پله‌های ترقی را در زمان شاه‌عباس اول و شاه صفی طی نموده و در زمان شاه صفی به بالاترین مقام دیوانی رسید. در زمان شاه‌عباس دوم ساروتقی نمی‌خواست قدرت پیشین را از دست دهد و درراه این هدف، چند صاحب‌منصب مهم ازجمله رستم خان، سپهسالار بانفوذ دوره شاه صفی، را قربانی نمود. ساروتقی برای حذف رقبا از حمایت مادر شاه و شبکه‌ای از جاسوسان بهره می‌برد و جناح رقیب نیز از قدرت نظامی و ایلی استفاده می‌نمود. درنهایت ساروتقی قربانی سیاست‌های خصمانه خود، سختگیری‌ها مالیاتی و میل پنهان شاه برای حذف وی، گردید.

واژه های کلیدی: ساروتقی، شاه‌عباس دوم، جانی خان شاملو، رقابت‌های درباری، صفویه.

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۶/۰۲

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۲/۰۷

E-mail: Mahmoud.mehmannavaz@yahoo.com

مقدمه

مقام اعتمادالدوله یا صدراعظم یکی از مهم‌ترین مقامات سیاسی در تاریخ ایران محسوب می‌شود. این مقام در طول تاریخ حکومت‌های ایرانی فراز و نشیب‌های زیادی به خود دیده است. معمولاً هراندازه شاه صاحب اقتدار و قدرت بیشتری بود، منصب وزارت در سایه قرار می‌گرفت. در دوره صفویه از این منصب با عناوینی چون وکیل نفس نفیس همایون، اعتمادالدوله، صدراعظم، رئیس دیوان اعلی و ... یادشده و این دوره از معدود دوره‌های تاریخی ایران است که در آن وزیر (منظور ریاست دیوان) برجسته‌ای به نسبت دیگر ادوار ایران در آن ظهور نکرده است. صاحبان منصب ریاست دیوان در اوایل دوره صفویه و تا مرگ شاه‌عباس اول معمولاً از قدرت چندانی برخوردار نبودند. به‌موجب اصلاحات و اقدامات شاه‌عباس اول، شاهزادگان صفوی در حرم‌سرا زندانی‌شده و همین امر سبب شد که شاهان بعدی صفوی از کارایی شاهان اولیه برخوردار نباشند. این مسئله راه را برای دخالت اطرافیان شاه در امور مختلف باز کرد. در این بین دارنده مقام اعتمادالدوله می‌توانست بیشترین تأثیرگذاری را داشته باشد و اصولاً بیشترین میزان تأثیرگذاری مقام اعتمادالدوله در دوره صفویه مربوط به نیمه دوم این حکومت هست. میرزا محمدتقی‌خان مشهور به ساروتقی (چون دارای موی بور مایل به زرد بود به او ساروتقی می‌گفتند) یکی از مهم‌ترین اعتمادالدوله‌های عصر صفوی بود که در زمان شاه صفی به این مقام رسید و در اوایل پادشاهی عباس دوم به قتل رسید. این صاحب‌منصب دوره صفوی مصدر اقدامات زیادی از جمله فعالیت‌های گسترده عمرانی و تقویت مهم‌ترین منبع اقتصادی صفویان یعنی تجارت ابریشم، بوده است. طبیعی بود که سلطه بر امور اقتصادی هم سبب قدرت بیش‌ازحد او شده و هم باعث افزایش تحرکات مخالفان وی جهت کاهش قدرت و یا احیاناً حذف وی می‌گردید. هدف اصلی این پژوهش تحلیل و واکاوی نقش ساروتقی در رقابت‌های درباری زمان شاه‌عباس دوم که میان گروه‌های مختلف درباری رخ داد و مهم‌ترین فرضیه‌ای که در این راستا مطرح می‌گردد آن است که: به نظر می‌رسد ساروتقی با استفاده از سن کم شاه جدید، در پی افزایش قدرت خود و حذف رقبا بوده است. اینکه مهم‌ترین مخالفان ساروتقی چه کسانی بودند؟ مهم‌ترین اقدامات ساروتقی برای مقابله با رقیبان؟ و واکنش مخالفان نسبت به اقدامات خصمانه ساروتقی چگونه بوده است؟ همچنین جایگاه شاه در این درگیری‌های درباری کجا قرار داشته است؟ مهم‌ترین سوالاتی هستند که این پژوهش در پی پاسخگویی به آنها هست.

تاکنون پژوهشی مستقل درباره نقش ساروتقی در رقابت‌های درباری دوره‌ی شاه‌عباس دوم انجام نشده است. فلسفی (۱۳۴۲) در مقاله‌ی «سرگذشت ساروتقی» سرگذشت ساروتقی در زمان شاه‌عباس اول و شاه صفی را بیشتر مورد توجه قرار داده و سعی نموده به بیان یکسری داستانها در مورد وی بپردازد. وی در مورد قتل ساروتقی نیز به بیان روایات متداول که بیشتر متکی به نقل‌قولهای شاردن می‌باشند، پرداخته است. هنرفر (۱۳۵۰) در کتاب گنجینه آثار تاریخی اصفهان و بابایی (۱۳۸۵) در مقاله‌ی «نقش میرزا محمدتقی (ساروتقی) در معماری دوره صفویه» به اقدامات عمرانی ساروتقی و آثار بر جای مانده از وی توجه نموده‌اند و کمتر به اقدامات سیاسی ساروتقی پرداخته‌اند. میرمحمدصادق (۱۳۹۶) در مقاله‌ی «ساروتقی» در دانشنامه جهان اسلام به معرفی ساروتقی پرداخته است. محوریت این مقاله بیشتر اقدامات ساروتقی در زمان شاه صفی هست و اشاره‌ای مختصر به چگونگی قتل وی داشته است.

ساروتقی پیش از پادشاهی شاه‌عباس دوم

در این قسمت هدف آن نیست که به طور کامل زندگینامه، آثار و اقدامات ساروتقی از ابتدا تا روی کار آمدن شاه‌عباس دوم آورده شود بلکه صرفاً به مختصری از احوالات وی پیش از دوره زمانی مورد بحث، پرداخته می‌شود. تقریباً اکثر منابع از نسب ساروتقی سخنی به میان نیاورده‌اند. شاردن و وحیدقزوینی او را پسر میرزا هدایت الله و و برادر زاده قاسم علی وزیر آذربایجان می‌داند (شاردن، ۱۳۷۲، ج ۵: ۱۸۳۷. وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۳۱۰). اسکندربیک نیز معتقد است که وی نواده خواجه عنایت (وزیر حسن بیک یوزباشی در زمان شاه طهماسب) (ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۳: ۱۰۹۳) هست. البته شاردن در جای دیگری در جمله‌ای تقریباً متناقض او را پسر نانوائی که در شهر تبریز نانوائی می‌کرد، می‌داند و می‌گوید پدر ساروتقی چون فقیر بود و از عهده مخارج کودکش بر نمی‌آمد، وی را به اصفهان می‌فرستد تا در آنجا کسب کار و معیشت کند (شاردن، ۱۳۷۲، ج ۴: ۱۴۰۵). به هر روی به نظر می‌رسد منظور شاردن از دوران فقیری ساروتقی، روزگار تنگدستی وی پس از مرگ عمویش هست که وحیدقزوینی نیز بدان اشاره داشته است (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۳۱۰).

عنفوان جوانی میرزا محمدتقی خان همزمان با دوران پادشاهی شاه‌عباس اول بود. وی در ایام نوجوانی از تبریز راهی پایتخت شد. شاردن می‌نویسد: «محمد تقی در آن شهر در شمار تفنگچیان شاهی درآمد و چون دارای هوش و استعداد سرشار بود خان قراملو که از جمله سرداران روشناس و نامدار شاه‌عباس کبیر و حاکم اردبیل بود وی را به منشیگری خویش پذیرفت و حسابدار دارایی و

مستغلات خود کرد. پس از سپری شدن سالها محمد تقی مورد توجه محمد خان زیاد اوغلی حاکم قراباغ شد و وزارت خویش را به او سپرد. بعد از ظهور حوادثی نامساعد محمد خان در جنگی که میان پادشاه گرجستان و سپاهیان شاه‌عباس بزرگ در گرفت کشته شد، و چون محمد تقی در این جنگ هنرنماییها و دلیریها کرده بود محمد قلی خان پسر خردسال محمد خان که جای پدرش به حکومت قراباغ فرستاده شده بود وزارتش را به او سپرد.» (شاردن، ۱۳۷۲، ج ۵: ۱۸۳۷).

شاه‌عباس اول در سال ۱۰۲۵ ق در سفری قشلاقی به مناطق تحت اداره ساروتقی رفته و در آنجا: «آثار رشد و کاردانی از ناصیه احوالش مشاهده نموده در مقام تربیتش درآمد و در همان ایام وزارت کل ولایت طبرستان که عبارت از مازندران بهشت نشان و رستمدار بوده باشد سربلندی یافته روانه آن صوب شده حسن سعی و کاردانی او در خدمات مرجوعه سیما انجام عمارت و ضبط و نسق مملکت و توسیع طرق و شوارع و غیر ذلک در ضمیر منیر اشرف بیشتر از پیشتر سمت ظهور یافته روز بروز در تربیتش می‌افزودند تا آنکه بمزید عزت و اعتبار محسود اقران گشته از جمله مقربان محفل قدس و محرمان سرایر انس گردید تا حین ارتحال آن حضرت بدان منصب سرافرازی داشت و همیشه خدماتش مستحسن طبع اشرف بود.» (ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۳: ۱۰۹۳). زمانیکه شاه صفی (۱۰۳۸ تا ۱۰۵۲ ق) به قدرت رسید در صدد برانداختن نیروهای زمان شاه‌عباس و جایگزین کردن آنها بوسیله نیروهای جدید برآمد. این اندیشه شاه صفی توأم با کشتارهای خونین گردید (ن. ک: مهمان نواز و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۹۸-۱۷۷). در نهایت ساروتقی به مقام صدر اعظمی در دوره شاه صفی دست یافت و تا زمان مرگ شاه صفی از معتمدان وی بوده و در این منصب باقی ماند. در سال ۱۰۵۲ ق شاه صفی درگذشت و به جای وی فرزند نه ساله‌اش عباس دوم به قدرت رسید. ساروتقی در زمان شاه جدید نیز همچنان منصب خود را حفظ کرده بود.

رقابت صدر اعظم و سپهسالار در ابتدای سلطنت شاه‌عباس دوم

به پادشاهی رسیدن شاهزاده‌ای نه ساله (شاه‌عباس دوم ۱۰۵۲ ق/ ۱۶۴۲ م) فرصت را برای تمامی صاحبان قدرت فراهم می‌کرد تا با اعمال نفوذ بر شاه صغیر بتوانند امور را در اختیار بگیرند. البته یک تجربه تاریخی هم وجود دارد که این صاحب منصبان معمولاً به دستورات شاه جدید کم توجه هستند، زیرا به خیال آنکه شاه قدرت مقابله با آنها را ندارد اقدام به اعمال مورد نظر و خودسرانه می‌کنند. آنها ظاهراً فراموش کرده‌اند که شاه در ایران دارای قدرتی بلامنازع و مطلق هست، (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۴) فرقی ندارد شاه کودکی پنج ساله یا پیری هفتادساله باشد، آنچه مهم بود قدرت مطلق وی بود. شاهان

قبلی صفوی به خوبی نشان داده بودند حتی در حالیکه سن و سال زیادی نداشته، بزرگ‌ترین صاحب‌منصبان را به قتل رسانده‌اند. نمونه واضح: کشتار تکه‌لوها توسط شاه طهماسب، قتل مرشدقلی خان تاجبخش توسط شاه‌عباس اول و قتل زینل‌خان سپهسالار توسط شاه صفی. اگر به این قدرت نامتناهی شاهان ایران دسیسه‌چینی‌های درباریان اضافه شود، مشخص می‌شود کسی که در ابتدای سلطنت شاه جدید قصد یکه‌تازی داشته باشد سرانجامی غیر از مرگ و نابودی در انتظارش نیست.

الف: قتل سپهسالار

رستم خان سپهسالار از آن دسته صاحب‌منصبان پرنفوذ در ابتدای سلطنت شاه‌عباس دوم محسوب می‌شد که به شدت مورد احترام و اعتماد شاه صفی و از ارکان اصلی تثبیت قدرت شاه صفی بود. این مسئله سبب غرور سپهسالار در دوره شاه جدید شده و انتظار داشت تا شاه جدید در تمامی امور با او مشورت کند. مسأله دیگر تضادی بود که میان رستم‌خان سپهسالار و دیگر درباریان (در راس آن‌ها ساروتقی) بوجود آمده بود. ساروتقی وزیر اعظم صفویان با کمک و حمایت جناح گرجیان در عصر شاه صفی و جهت مقابله با جناح ترک و تاجیک روی کار آمده بود. به واقع روزگاری به دلیل اشتراک منافع، رستم‌خان و میرزاتقی‌خان شریک و یار همدیگر بودند اما این رفاقت طولی نکشید. در اواخر سلطنت شاه صفی ظاهراً اختلافات آن دو شروع شده بود اما شاید به دلیل ترس دو نفر از شاه خونریز این اختلافات آشکار نشده بود. در واقع تا حدودی طبیعی بود که یک نظامی قدرتمند و یک دیوانی بانفوذ نتوانند سالها در کنار یکدیگر به صورت مسالمت‌آمیز به کار خود ادامه دهند. تمایل نظامیان به دخالت در امور دیوانی و همچنین تمایل دیوانیان به دخالت در امور نظامی مسأله‌ای غیر قابل کتمان است. بدون شک ساروتقی در پی زیر نفوذ در آوردن نیروهای نظامی بوده، زیرا خود را شخصیت دوم مملکت می‌دانست. این خواست ساروتقی در لقب او هویداست (سرور امرا خادم فقرا) و این مسئله قطعاً به مذاق سپهسالار خوش نمی‌آمد. سپهسالار فراموش نکرده بود، تلاش‌های وی بود که باعث ترقی ساروتقی شد (مهمان‌نواز و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۹۵) و حال چگونه می‌توانست به زیر نفوذ دست‌نشانده خود در بیاید؟ از طرف دیگر همین زیر سایه بودن ساروتقی برای اعتمادالدوله ناخوشایند بود. به هر حال این تضادها در زمان شاه صفی چندان سر باز نکرده بود، اما حال با تغییر پادشاه و در زمان شاه کم سن و سال (نه ساله) جدید، این تضادها به خوبی خود را نشان دادند و سبب تقابل یاران قدیم گردید. در این بین ائتلاف موقتی بین ساروتقی (دیوانی) و قزلباش‌ها بر ضد نیروهای گرجی (نیروی سوم) صورت گرفت.

در اواخر دوران شاه صفی به دستور وی جهت بازپس‌گیری قندهار از هندی‌ها، نیروهای صفوی به فرماندهی رستم‌خان سپهسالار راهی خراسان شدند تا آماده حمله باشند و آنها دستور داشتند که منتظر باشند تا با رسیدن شاه به اردوگاه حمله آغاز شود. اما اجل فرصت به شاه صفی نداد تا به خراسان رفته و به قندهار حمله کند. حال رستم‌خان سپهسالار به همراه نیروهایش در خراسان بود. با جلوس شاه‌عباس دوم وی نامه‌ای به رستم‌خان سپهسالار نوشت مبنی بر آنکه سپاهیان را راهی منازل کند و خود او نیز در مشهد مانده منتظر دستور بعدی باشد، اما سپهسالار در جواب وی نوشت «بنابر آنکه توقف خود را در مشهد معلی مقرون به صلاح دولت روز افزون نمی‌داند» (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۳۹۴) و جهت رتق و فتق امور به دربار می‌آید تا در آنجا «سررشته نظام و انتظام مهام دولت ابدی اعتصام را بر حسب دلخواه نگاه می‌تواند داشت» (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۳۹۵-۳۹۴). این نامه توسط نظام‌الملک وزیر رستم‌خان به دربار فرستاده می‌شود. «این جرأت زیاده از قدر وسیع اطاعت پیشگان فرمان‌پذیر بود مرجوع بودن رای صواب نمای بیضا ضیا، از عرض این مطلب مفهوم می‌گردید» (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۳۸۲) بنابر فرمان شاه‌عباس برای قرچقای‌خان بیگلربیگی مشهد مقدس و بیرام علی‌خان حاکم نیشابور در شب عیدقربان رستم‌خان را به قتل رساندند (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۳۹۵. هدایت، ۱۳۸۰، ج ۸: ۶۹۰۳).

ب: دلایل و عوامل اختلاف شاه و سپهسالار

سؤالی که در اینجا مطرح هست: چرا شاه‌عباس دوم به رستم‌خان دستور داده بود که سپاهیان را به منازل بفرستد و خود در همانجا بماند؟

پاسخ اول: ساروتقی کلید حل معمای نامه شاه‌عباس به رستم‌خان سپهسالار هست. بدون شک عامل نامه نگاری به رستم‌خان سپهسالار، ساروتقی بوده است «زیرا وی هیچ علاقه‌ای نداشت که این فرمانده متنفذ و جاه‌طلب گرجی را در کنار خود ببیند» (لوفت، ۱۳۸۰: ۴۵) ساروتقی دشمن شماره یک سپهسالار بود. ظاهراً به عباس دوم القاء کرده که در صورت آمدن سپهسالار به دربار ممکن است اوضاع پادشاهی او به وخامت بگراید بنابراین از او بخواهد که در همانجا بماند. «بدگویی‌های ساروتقی بیش از هر عامل دیگر در تصمیم شاه در ماندن رستم‌خان در خراسان و قتل او مؤثر بوده است» (اشراقی، ۱۳۷۹: ۳۰) حتی نوه رستم‌خان در شرح حال جد خود نیز ساروتقی را عامل کشتن وی می‌داند و می‌نویسد «به هیچ وجه رضا به آمدن آن خان بلند مکان نمی‌داد و آخر از راه لجاج و عناد که با همه امرای قزلباش گرفته بود که به غیر از خود دیگری را صاحب وجود و در امر دولت شریک نمی‌دانست، رسانید بر خود آنچه رسانید» (اشراقی، ۱۳۷۹: ۳۲) نیومن نیز قتل رستم‌خان را حاصل همدستی ساروتقی

با یک زن درباری (احتمالاً مادر شاه) می‌داند (نیومن، ۱۳۹۳: ۲۴۷). ساروتقی در پی به اثبات رساندن لقبش سرور امرا بود. به همین خاطر در برابر همه کسانی که می‌توانستند برای قدرت او خطر ایجاد کنند شمشیر را از رو بسته و در این راه مادر شاه را به همراه خود داشت و هر روز به تحریک شاه پرداخته و وی را به صدور فرمان قتل بزرگانی این چنینی ترغیب می‌کرد. احتمالاً ساروتقی می‌دانسته که رستم‌خان سپهسالار بر اثر غرور خود جوایی غرورآمیز به شاه خواهد داد و همین جواب می‌تواند دستاویزی برای از میان برداشتن او باشد. ساروتقی برای نیل به این هدف با بزرگان قزلباش نیز همراه شده بود. بزرگ‌ترین شخصیت قزلباش حاضر در دربار، جانی‌خان قورچی باشی بود. گرچه منابع از تضاد و یا ارتباط سپهسالار و قورچی‌باشی سخنی به میان نیاورده‌اند اما می‌توان حدس زد که این دو نیز دل خوشی از همدیگر نداشتند. تضاد این دو نیز ریشه‌ای بود، یکی گرجی و دیگری قزلباش، یکی سپهسالار و دیگری قورچی‌باشی دو منصب نظامی موازی و تقریباً هم سطح و البته تا حدودی رقیب. با این اوصاف می‌توان فهمید که هیچ کدام از طرفین راضی به وجود طرف مقابل نبود. ضمن آنکه نامه سپهسالار مبنی بر آنکه قصد دارد به دربار بیاید و امور را تنظیم کند به چالش کشاندن تمامی کسانی بود که در دربار بودند. زیرا معنای این جمله آن بود کسی که شایسته باشد تا بتواند امور را تنظیم کند، در دربار وجود ندارد. این به معنای به چالش کشاندن هم دیوانیان و هم امیران دربار بود. بنابراین حتی اگر ساروتقی و جانی‌خان قصد همکاری در این زمینه با همدیگر را نداشتند، مضمون نامه نگاشته شده، آن‌ها را بر علیه سپهسالار یکدل می‌کرد. پس اولین پاسخ: تحریک شاه توسط ساروتقی و سایر امرا برای نگاشتن نامه به رستم‌خان سپهسالار هست.

پاسخ دوم: سپهسالار با تعداد زیادی نیرو در مشهد بود که این نیروها برای یک جنگ خارجی جمع‌آوری شده بودند. حضور این تعداد نیروی زیاد که حتی به توپخانه هم مجهز بودند، در دست سپهسالاری قدرتمند می‌توانست باعث ترس شاه تازه به قدرت رسیده برای طرح یک کودتا شود. سه برادر رستم‌خان یعنی علیقلی‌بیگ، عیسی‌بیگ و ذوالفقاریبیگ مناصب دیوان‌بیگی، حکومت آذربایجان و یوزباشی‌قورچیان را در اختیار داشتند. عدم تمایل خاندان رستم‌خان به شاه جدید با توجه به قدرت بیش از اندازه آنها می‌توانست خطر را متوجه سلطنت شاه‌عباس دوم کند. شاه‌عباس گرچه سن و سال کمی داشت اما ظاهراً متوجه این نکته شده بود و ابتدا در پی پراکنده کردن سپاهیان او برآمد. ترس شاه از سپهسالار وقتی بر ما مسلم می‌شود که بفهمیم، به جهت جلوگیری از هر گونه شورش قبل از آنکه سپهسالار به قتل برسد شایع شد که او قبلاً به قتل رسیده است (واله‌قزوینی، ۱۳۸۲: ۳۹۶-۳۹۵). شایع کردن این خبر جهت آن بوده تا حامیان سپهسالار که گروهی قدرتمند بودند کار را تمام شده بپندارند و

خود را بدون سردار دیده و دست از پا خطا نکنند زیرا در صورت انجام عملی خلاف از طرف آنها سرنوشتشان همان سرنوشت رستم‌خان خواهد بود. بلافاصله پس از شایع کردن این خبر، برادران وی نیز دستگیر شدند. پس دومین پاسخ به سوال اول ترس شاه از کودتای احتمالی سپهسالار و حامیان او هست.

پاسخ سوم: در میان شاهان صفوی رسم و قانونی نانوشته وجود داشت و آن هم از بین بردن عناصر قدیمی و وفادار به شاه قبل بود. به واقع پادشاه جدید برای برافراشتن خیمه پادشاهی خود قصد استفاده از ستون‌های قدیمی نداشت و قصد برپایی آن بر اساس ستونهای جدید را داشت. رستم‌خان خود بر اساس همین قاعده قدرت یافته حالا او وابسته به طیف نخبگان قدیمی و از نورچشمی‌های شاه صفی بود و می‌بایست کنار می‌رفت. حوادث بعدی نشان می‌دهد که شاه‌عباس دوم در پی برانداختن کامل عناصر قدیمی بوده و برای پیشبرد این کار از شیوه به جان هم انداختن نیروهای قدیمی استفاده نمود. ابتدا قدرتمندترین شخصیت آنها یعنی سپهسالار را با کمک قورچی‌باشی و وزیراعظم برانداخت. ضمن آنکه سپهسالار از پایتخت دور بود و این می‌توانست شاه را از واکنش آنی او در امان قرار دهد. این اقدام شاه‌عباس می‌توانست هشدار برای کسانی باشد که قصد دخالت در امور شاهی را دارند و به واقع قصد دارند پا را از گلیم خود فراتر نهند. «اینطور به نظر می‌رسد که برای تکاپوهای تازه احتیاج به نیروهای نظامی و سیاسی جدیدی بود» (رئیس‌السادات، ۱۳۸۴: ۴۴۸) پس سومین پاسخ را باید تمایل شاه جدید برای از بین بردن نخبگان قدیمی وابسته به شاه قبلی دانست.

سوال مهم دیگری که قابل طرح هست: چرا رستم‌خان چنین پاسخی به شاه نوشته و در ادامه این سوال چرا سپهسالار قصد داشت به اصفهان برود؟

۱- احساس غرور سپهسالار از قدرت زیاد خود و وابستگی به او مانند سه برادرش که اکثریت امور را در دست داشتند، بود. به واقع پاسخ سپهسالار به شاه شبیه پاسخ یک زیردست به شاه نبود، بلکه پاسخی از سر غرور ناشی از قدرت بود.

۲- به واسطه احساس ترس سپهسالار از اعمال نفوذ قورچی‌باشی و وزیراعظم بر شاه جدید و تصدی پستهای مهم توسط آنها و «تصمیم عزیمت به اصفهان را گرفت تا فشار کافی را در این هنگامه تعویض شاه بر سیاست دولت وارد سازد و آنرا در تنگنا قرار دهد.» (رویمر، ۱۳۸۵: ۱۰۵) در واقع علت اصلی قصد عزیمت به اصفهان اعمال نفوذ در امور مملکت بود. سپهسالار قصد دخالت در امور سیاسی دربار را داشت، امری که با آن بیگانه نبود و در زمان شاه صفی نیز چنین اعمالی انجام داده بود.

اولین حاصل تضاد میان عناصر قدیمی (در راس آن‌ها ساروتقی) که به دلیل صغیر بودن شاه جهت اعمال نفوذ در امور بوجود آمده بود، قتل رستم‌خان سپهسالار بود. در این زمان ائتلافی از ترکان و تاجیکان علیه گرجیها بوجود آمده بود. نیروی سوم به دلیل ماهیت وفاداری به شاه، همیشه مورد حمایت شاهان بودند اما در این مقطع که شاه جوان بود فرصت مناسبی برای ترکان و تاجیکان بوجود آمده تا از قدرت این نیرو بکاهند و قدرت سابق خود را احیاء کنند. بدون شک قدرت نیروی سوم بوده که سبب تضعیف قدرت قزلباشها و تاجیکان شده بود. ملاصالح قزوینی در حکایتی آورده است که: «مردی مجنون صفت در اصفهان نزد امیر حاضر شد. امیرگفت: چه حال داری چونی؟ گفت: چه حال داشته باشم که در این شهر نجاسات و سرگین آدمی را قدر و منزلت است و آدمی را نیست. گفت: چون؟ گفت: مگر نمی‌بینی نجاست را بر استرها و خرهای خوب بار کرده‌اند و من پیاده می‌روم» (قزوینی، ۱۳۷۱: ۲۷۶) برخی بر این عقیده‌اند که منظور از نجاست، نیروهای تازه مسلمان و به احتمال زیاد ارامنه و گرجی‌ها بوده که موقعیت اجتماعی و ثروتشان به آنها اجازه سوار شدن داده بود و سبب کینه بزرگان تاجیک (علما و دیوانیان) نیز شده بود (بابایی و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۱) این دغدغه مشترک بین دیوانیان و قزلباش‌ها سبب شده بود که ساروتقی از آن بیشترین بهره را برده و ائتلافی را علیه نیروی سوم رهبری نماید و این ائتلاف در مسئله قتل رستم‌خان موفقیت‌آمیز عمل نمود. ساروتقی می‌دانست در صورتی که اقدامی نکند، رستم‌خان و برادرانش و جناح نیروی سوم امور را در دست خواهند گرفت و آن وقت است که او باید کنار رفته و سرنوشتی مانند پیشینیان خود در عصر شاه‌عباس اول و شاه صفی پیدا کند. با کشته شدن سپهسالار، تضاد میان ائتلافی که ساروتقی رهبری آنرا بر عهده داشت، آشکار شد و هر کدام از نیروهای ذینفع در پی تصاحب قدرت به نفع خود بود. شاه نیز کم سن و سال بود و زمینه برای سوءاستفاده بزرگان دو گروه وجود داشت در رأس نیروهای نظامی جانی‌خان شاملو قورچی‌باشی و در رأس نیروهای دیوانی نیز ساروتقی اعتمادالدوله قرار داشتند. دو گروه برای غلبه بر گروه مقابل با برنامه حرکت می‌کردند و از شیوه حذف عناصر وفادار به گروه مقابل استفاده می‌کردند.

تلاش ساروتقی برای قبضه امور دیوانی و نظامی

ساروتقی که بر امور دیوانی به طور کامل مسلط بود، در ابتدای سلطنت شاه‌عباس دوم، یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های نظامی (رستم‌خان) را به کمک خود نظامیان و با استفاده از ارتباط نزدیکی که با شاه داشت، از میان برداشته بود. بنابراین در پی آن بود تا به صورت خزنده‌ای بر تمامی امور نظامی مسلط شود. به واقع وی در پی تحقق دو شعار بود یکی آنکه نظامیان باید زیر فرمان دیوانیان باشند و

نه آنکه دیوانیان تحت تأثیر نظامیان، این مسئله یعنی تسلط نظامیان بر دیوانیان در دوره شاه‌عباس اول و شاه صفی به دلیل وقوع جنگ‌های مختلف تقریباً به طور کامل وجود داشت. فقط در اواخر سلطنت شاه صفی بود که با امضای قرارداد زهاب و در پی تمام شدن جنگ‌های متعدد با عثمانی دیوانیان توانستند قدرتی بیابند و در پی احیای شعار تسلط دیوانیان بر نظامیان باشند. حال با جلوس شاهی صغیر این مسئله بیشتر می‌توانست تحقق یابد. شعار دومی که ساروتقی در پی تحقق آن بود لقب خود یعنی مخدوم‌الامرا (سرور امرا) بود. ساروتقی برای نشان دادن آنکه واقعاً سرور همه امرا است، می‌بایست نظامیان را به زیر سلطه خود در می‌آورد. این مسئله قطعاً بدون واکنش نظامیان نمی‌ماند. ساروتقی برای تحقق شعارهای خود «به میزان زیادی محبت و حمایت شاه را جلب کرد.» (رویمر، ۱۳۸۵: ۳۷۱) تنها جلب رضایت شاه کافی نبود زیرا شاه در ایران یک شبه ممکن است تغییر رویه و تغییر مزاج دهد و تصمیمات غیرمنتظره‌ای اتخاذ نماید به همین سبب «او از یک شیوه اطلاع‌رسانی مخفی استفاده می‌کرد» (رویمر، ۱۳۸۵: ۳۷۱) ضمن آنکه وی از حمایت زنان درباری خصوصاً از حمایت مادر شاه (آناخانم) نیز برخوردار بود. مادر شاه صفی نیز از حامیان او بود و برخلاف اظهار نظر برخی محققان، مادر شاه صفی در این زمان هنوز زنده و توسط شاه صفی به قتل نرسیده بود. این را می‌توان از روی وقف نامه‌ای که وی وقف قبر پسرش در قم کرده است دریافت (مدرسی طباطبائی، ۱۳۵۵، ج ۱: ۱۵۲). ساروتقی «روابط تنگاتنگی با درون قصر سلطنتی، به ویژه با خواجگان و زنان حرم‌سرا برقرار کرده بود. چنان که این دو گروه خود در پیشاپیش جنبش ضد قزلباش قرار داشتند، نقش آنها را هم در تحلیل نیروی قزلباش نمی‌توان نادیده گرفت» (متی و حسن زندیه، ۱۳۸۳: ۷۶) بنابراین سه ضلع شاه، حرم‌سرا و شبکه جاسوسان، بازوی قدرت ساروتقی محسوب می‌شدند.

ساروتقی از شیوه حذف عناصر مخالف استفاده می‌کرد او «هرگونه مخالفتی را با خود با بی‌رحمی سرکوب می‌کرد و هرگز هیچ کلام توهین‌آمیزی را درباره خود به دست فراموشی نمی‌سپرد» (لوفت، ۱۳۸۰: ۴۶) شاید خصلت بیرحمی ساروتقی بی‌ارتباط با ویژگی فیزیکی او (خواجه بودن) نبوده باشد. نکته جالب در مورد نظامیان آنکه آنها در میان خود دارای اتحاد نبودند. بین قورچی‌باشی و تفنگچی‌آقاسی کدورت و دشمنی وجود داشت و این مسئله سبب می‌شد تا ساروتقی با خود نظامیان جهت تضعیف آنها ائتلاف کند. این ائتلاف قبلاً در ماجرای قتل سپهسالار جواب داده بود و در ماجرای قتل تفنگچی‌آقاسی نیز همان‌گونه که خواهد آمد جواب داد.

دومین شخصیت نظامی که قربانی سیاست‌های ساروتقی شد، آقاپاهر میرفتاح ثانی تفنگچی آقاسی بود. میرفتاح ثانی در سال ۱۰۵۳ ق/ ۱۶۴۳ م به قتل رسید. او در دوره شاه صفی جانشین برادرش شده بود. ظاهراً ریشه اختلافات تفنگچی آقاسی با اعتمادالدوله به دوران شاه صفی باز می‌گشت (واله‌قزوینی ۱۳۸۲: ۴۰۳. وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۳۹۶). اختلاف میان آن دو به دوره شاه‌عباس دوم هم کشیده شد. به واقع باز هم مسئله کم سن و سال بودن شاه باعث می‌شود تا طرفین فرصت را برای برداشتن یکدیگر غنیمت بشمارند. تفنگچی آقاسی «هنگامی که نفوذ میرزاتقی در دوره فرمانروای جدید که صغیر و نابالغ بود فزونی گشت وی همراه با سایر ناراضیان نقشه نابودی دشمن و معاند خویش را کشید. وزیراعظم هنگامی که از سوءقصد آگاه شد مصمم و شتابان دست به اقدام زد» (لوفت، ۱۳۸۰: ۱۵) البته نباید از نظر دور داشت که این توطئه‌ها دو طرفه بوده و مسلماً ساروتقی نیز در پی از میان برداشتن دشمن قدیمی خود بوده است. وحیدقزوینی که از طرفداران ساروتقی بوده، جریان حوادث را به نفع او روایت می‌کند و همین امر ظاهراً سبب شده محققان، بدون توجه به این نکته، تحت تأثیر او باشند. او در مورد اختلاف آنها می‌نویسد که تفنگچی آقاسی که خود برکشیده ساروتقی بود «مانند تنگ حوصلگان تُنک ظرف نسبت به میرزاتقی اعتمادالدوله مصدر ظهور امری که شایان خردمندان هشیار مغز نبوده باشد، گردید» (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۳۹۶) وی در ادامه از توطئه‌های مکرر تفنگچی آقاسی سخن به میان می‌آورد «پیوسته با جمعی که گمان معاونت به ایشان داشت، در تدبیر تضييع میرزاتقی بود» (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۳۹۶) آگاهی ساروتقی از این جلسات و نیت ضد خودش، از طریق یکی از اضلاع قدرت او یعنی جاسوسان بدست می‌آمد. بسیار ساده‌لوحانه است که پنداشته شود، ساروتقی از این توطئه‌ها خبر داشته و در پی از میان برداشتن میرفتاح نبوده باشد. قطعاً وی نیز فقط منتظر بهانه‌ای بوده تا ضربه نهایی را به تفنگچی آقاسی وارد کند. این بهانه می‌توانست توسط خود او بدست بیاید. بر خلاف وحیدقزوینی که خود میرفتاح را عامل اصلی و قطعی قتلش می‌داند، مورخان دیگر سعایت میرزاتقی را عامل این حادثه می‌دانند (ملاکمال، ۱۳۳۴: ۱۰۰. شاملو، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۸۳). بهانه بدست آمده برای قتل میرفتاح از سوی مورخان به صورت واحدی روایت شده است. «جمعی از تفنگچیان از سلوک ناملایم میرفتاح آغاز شکایت و دادخواهی نمودند و عجزی که به فرموده تفنگچی آقاسی دو پسر او را به قتل رسانیده بودند، سرهای آن [دو] مظلوم را به درگاه معلی آورده، فریاد و نفیر به کره اثیر رسانیده، روز به روز افغان مظلومان ازدیاد می‌پذیرفت، تا رفته رفته گوش زد باریافتگان سرداقت جاه و جلال گردید» (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۳۹۷) شاه با مشاهده این وضعیت، اعتمادالدوله، ایشیک آقاسی باشی، دیوان‌بیگی و قورچی‌باشی را مأمور رسیدگی به ماجرا می‌کند (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۳۹۷. واله قزوینی،

۱۳۸۲: ۴۰۵-۴۰۳). حضور قورچی‌باشی و وزیراعظم در میان داوران می‌توانست نتیجه دادگاه را از قبل مشخص کند. آن‌ها در ماجرای قتل سپهسالار هم همدست بودند و حالا نوبت تفنگچی‌آقاسی رسیده بود. نکته جالب که در حین همین اتفاق، رخ می‌دهد، تجمع تفنگچیان در اعتراض به تصرف برخی اموال آنها و ندادن انعام به آنان از سوی تفنگچی‌آقاسی بود. اتفاقاً این ادعای آنها از سوی هیئت رسیدگی به جرائم میرفتاح مورد تصدیق قرار می‌گیرد (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۳۹۷).

سوالاتی که مطرح است: آیا تجمع‌کنندگان یک گروه واقعی با خواست‌های واقعی بودند؟ یعنی آنکه آیا اینها از وابستگان به وزیر اعظم و قورچی‌باشی و یا تحریک‌شدگان توسط آنها نبودند؟ منابع پاسخی روشن به این سؤالات نمی‌دهند و برای پاسخ به آنها باید به حدسیات متوسل شد. اگر فرض را بر واقعی بودن این جمعیت و خواسته‌های آن‌ها قرار دهیم پس ظاهراً میرفتاح در پست و منصب خود نافرمانیها و ظلمهایی نموده و علاوه بر خطای هم‌آوردی با ساروتقی ستمگری را نیز باید به خطاهای او اضافه نمود. اما نکته‌ای که در این میان وحید به آن اشاره می‌کند اجتماع میرفتاح و هوادارانش به همراه عشیره‌اش بر خلاف آداب و رسوم در برابر کاخ شاهی برای راهی میرفتاح از اتهامات بود (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۳۹۷). برای دلیل این اجتماع می‌توان دو نکته مطرح نمود، اول؛ شاید این گروه هواخواهان، هوادار میرفتاح نبوده و افراد جمع شده را دشمنان میرفتاح جمع نموده تا به شاه القاء کنند میرفتاح قصد تحت فشار قرار دادن او را دارد و این امر حس خودکامگی شاه را برانگیزد و دستور قتل میرفتاح را صادر کند. البته این گمان زیاد نمی‌تواند صحیح باشد زیرا ظاهراً ترتیب دهنده‌های اعتراض میرفتاح و برادرزاده‌اش آقا سعید بوده‌اند و خود آنها در بین جمعیت معترض حضور داشته‌اند. نکته دوم؛ انجام عمل اعتراضی از سوی میرفتاح کار او را یکسره کرد زیرا این عمل رسماً مقابله با شاه بود. همانگونه که وحید می‌گوید چنین اعتراضی اصلاً مرسوم نبوده و میرفتاح گمان می‌کرد که «اجتماع و ازدحام باعث استخلاص و وسیله خلاص او می‌تواند بود» (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۳۹۷) اصلاحات انجام گرفته از سوی شاه‌عباس اول در راستای کاهش چنین اعتراضات قبیله‌ای بوده است. اعتراضاتی که در مقطعی به مقابله تبدیل و حتی پای حکومت عثمانی را به میان می‌کشید. حال احیای اعتراضات قبیله‌ای آن هم در برابر قصر شاهی اصلاً به مذاق شاه خوش نمی‌آمد. این بار به دلیل همان اصلاحات عصر عباس اول بود که علاوه بر قبیله میرفتاح، هواخواهان او نیز که ظاهراً هم صنفی‌های او بوده‌اند نیز حضور داشتند. پایان ماجرا حکم قتل تفنگچی‌آقاسی و برادرزاده‌اش آقا سعید (مین‌باشی) بود و این اقدام توسط سیاوش خان قوللر آقاسی به انجام می‌رسد.

وقتی دومین صاحب‌منصب عمده نظامی به قتل رسید به جای میرفتاح، مقام تفنگچی آقاسیگری به قلندرسلطان فرزند میرزاعلی سلطان چوله‌یی واگذار شد (شاملو، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۸۴). اما تقابل ساروتقی با نظامیان به همین جا ختم نشد. ساروتقی قصد داشت بر تمامی امور مسلط شود و همه درباریان دست‌نشانده خود او باشند. قزلباش دیگری که مورد غضب ساروتقی قرار گرفت، حیدربیک ایواوغلی ایشیک آقاسی‌باشی حرم بود. حیدربیک از برکشیدگان خود ساروتقی بود. حیدربیک خواستار معافیت گروهی از طایفه ایواوغلی از پرداخت مالیات گردید که ساروتقی این خواسته را نپذیرفت و با بالا گرفتن منازعه حیدربیک از منصب خویش عزل و به قم تبعید گردید (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۳۹۴). نپذیرفتن تقاضای حیدربیک می‌تواند به سه دلیل باشد، یکی نوع حساست و حساسیتی که ساروتقی نسبت به جمع‌آوری پول و عایدات برای خزانه داشت و این مسئله سبب کدورت بسیاری از وی شده بود. دوم؛ پذیرفتن تقاضای حیدربیک به معنای باج دادن به برخی از قزلباشها بوده است. سوم؛ این مسئله می‌توانست دستاویز خوبی برای حذف گروهی دیگر از قزلباشها باشد که دولتخواهی نیز در آن نیز هویدا بود. اما چرا حیدرخان به قم تبعید شد و به سرنوشت تفنگچی آقاسی و سپهسالار دچار نشد. تنها یک پاسخ می‌تواند قانع‌کننده‌ترین باشد و آن اینکه این بار ائتلاف ساروتقی با جانی‌خان شکل نگرفت و جانی‌خان حامی حیدربیک بوده است. حیدربیک «به عنوان یکی از متنفذترین درباریان، به خصوص که مورد توجه و عنایت صاحب‌منصبان نیز بود، طرفداران و پیروان فراوانی داشت که ممکن بود مانع اجرای کیفر شدیدتری برای او باشند. شاید هم که جانی‌خان از شمار آنان بوده است» (لوفت، ۱۳۸۰: ۴۶-۴۷) این اولین تقابل جدی قورچی‌باشی و اعتمادالدوله بود. تیر ساروتقی کامل به هدف نخورد، گرچه توانست یکی از بزرگان قزلباش را از پایتخت دور کند اما موفق به حذف کامل او نشد. اقدامات اخیر ساروتقی بدگمانی قزلباشها و نظامیان را بسیار بیشتر کرده بود.

سقوط دولت ساروتقی (واکنش نظامیان به ساروتقی)

زیاده‌طلبی‌های ساروتقی موجبات قتل او را فراهم نمود. قتل ساروتقی را باید حاصل تقابل گروه نظامیان با دیوانیان (سیاسیون) دانست این حادثه از جمله حوادثی است که نظرات متفاوتی در مورد آن می‌توان ارائه نمود. سیاست‌های اقتصادی ساروتقی باعث فشار بر عده‌ای از درباریان شده بود. همچنین زیاده‌خواهی‌های او برای کنترل کامل بر دربار باعث نارضایتی‌هایی گردیده بود. در این میان حدسی هم مطرح است و آن هم توطئه‌ای از سوی او برای تغییر پادشاه است و البته حدسیاتی نیز مبنی بر تلاش جناح نظامیان برای تغییر شاهی که تحت تسلط ساروتقی و مادرش بود، مطرح می‌شود. جناح

مخالف ساروتقی چه کسانی بودند؟ جانی‌خان شاملو قورچی‌باشی که در توطئه‌های گذشته همدست ساروتقی بود. حال که تقریباً همه از بین رفته بودند، تضاد میان آن دو امری اجتناب‌ناپذیر بود. همراهان و همکاران اصلی جانی‌خان گروهی از قزلباشها از جمله نقدی‌خان بیگلربیگی کوه‌گیلویه، عرب‌خان بیگلربیگی سابق شیروان، ابوالفتح‌خان جبادارباشی و علی‌میرزاییگ یساول صحبت بودند (شاملو، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۸۵).

از جمله عوامل سقوط ساروتقی که به آن اشاره شده رفتار غرورآمیز او بوده «غرور و ندانم کاری ساروتقی» (سردادور، ۱۳۵۴: ۳۱) سبب شد تا مخالفان او «به هم فشرده‌تر و متحدتر» (لوفت، ۱۳۸۰: ۷۲) شوند. این غرور ساروتقی سبب سختگیری‌های وی نیز می‌شد. «سلطه‌طلبی، بی‌اعتنایی و بی‌حرمتی به مردم، سختگیری سنگدلانه با مردم نادرست و متقلب در اداره امور دولتی و مخصوصاً استفاده از نظام جاسوسی در جمع‌آوری عایدات دولتی هرکدام سهمی بسزا در افزایش دشمنان وزیراعظم داشتند» (رویمر، ۱۳۸۵: ۱۰۶) وحیدقزوینی در مورد این خودسری و غرور میرزاتقی‌خان می‌نویسد که او «به مزید توجهات شاهانه و تفقادات خسروانه امتیاز یافته کوس انا و لاغیر می‌زد، به مستی کهن باده هوشپرداز دیر سالی و نخوت قوی دستی و بلند اقبالی سررشته خوش سلوکی را از دست داده و با امرا و سپاهی و رعایا طریق رفق و مدارا سلوک نمی‌داشت» (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۴۰۵) به واقع وحید اعتبار یافتن ساروتقی نزد شاه و سن و سال زیاد او را دلیل غرورش می‌داند که این امر علاوه بر آنکه غرور برانگیز است سبب عدم توجه به دیگران نیز می‌شود و سبب شده تا دیگران را کم‌ارزش و بسیار پایین‌تر از خود بدانند. مردم عادی به اجحاف و سختگیری حاکمان عادت داشتند، پس ساروتقی از آن جهت آسیب‌پذیر نبود، اما امرای مقتدر که هر کدام در کم سن و سالی پادشاه سودای سری داشتند، طبیعتاً این رفتار خشن و غرورآمیز را بر نمی‌تابیدند. ضمن آنکه ساروتقی از همه چیز تقریباً خبر داشت. او «از عایدات کلیه بزرگان مملکت آگاه بود و می‌دانست که چه اندازه مردم را می‌چاپند و حتی چقدر خرج می‌کنند» (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۷: ۷۹) این آگاهی برای امرای درباری و حتی امرای ایالات می‌توانست بسیار خطرناک باشد. این صاحب‌منصبان به خوبی می‌دانستند که شاه صغیر تحت نفوذ کامل ساروتقی و القانات او هست. بنابراین اگر ساروتقی بخواهد، آن‌ها سرنوشتی مانند رستم‌خان و یا میرفتاح و البته در بهترین حالت دچار سرنوشت حیدربیگ خواهند شد. همچنین مخالفان می‌دانستند که شاه نیز «هیچ تمایلی ندارد که از وزیر موفق و مجرب خود جدا شود، احتمال سرنگون کردن وی بسیار کم است» (لوفت، ۱۳۸۰: ۷۲) پس راه چاره کودتا علیه دولت ساروتقی بود. راهی که خود ساروتقی قبلاً به صورت موفقیت‌آمیزی تجربه کرده بود.

برای انجام کودتا علیه دولت نیاز به شخصیت قدرتمند نظامی و همچنین بهانه لازم بود. جانی‌خان قورچی‌باشی هم‌اکنون بزرگترین شخصیت نظامی بود. بنابراین او که از دشمنان ساروتقی نیز بود به رهبر طبیعی کودتا تبدیل شد. تا پیش از این، دشمنان مشترک سبب همکاری ساروتقی و جانی‌خان شده بود و حتی ازدواجی میان دختر جانی‌خان و برادرزاده ساروتقی شکل گرفته بود (ملاکمال، ۱۳۳۴: ۱۰۰). اما تضاد منافع این دو آنچنان بود که این پیوند ازدواج نتواند مانع از دشمنی آنها شود. ظاهراً علاوه بر عزم خود قورچی‌باشی برای مقابله با ساروتقی، اطرافیان او نیز وی را تحریک به این کار می‌کردند. آنها «به قورچی‌باشی چنان خاطرنشان نمودند که اعتمادالدوله به قتل تو تصمیم عزیمت نموده» (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۴۰۵) جانی‌خان از طایفه شاملو و از ملازمان زینل‌خان شاملو (سپهسالار دوره شاه صفی) بود. جانی‌خان در زمان شاه‌عباس اول در زمانیکه حافظ احمدپاشا، بغداد را محاصره نموده بود به رسالت نزد او رفته بود. وی در دوره همین پادشاه «بنابر جرأتی که در بعضی امور نموده بود هم در عهد سلطنت نواب خاقان مسطوره معزول گشت» (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۳۰۹) بعد از آنکه شاه صفی به قدرت رسید و در ابتدای سلطنت او، زینل‌خان که همه کاره بود به دلیل آنکه جانی‌خان از طایفه شاملو بود، توسط زینل‌خان برکشیده شد و یکبار دیگر به امور درباری بازگشت. با مرگ زینل‌خان و پس از مدت‌ها او به مقام ایشیک‌آقاسی باشی دیوان دست یافت و بعد از امیرخان ذوالقدر قورچی‌باشی، جانی‌خان به مقام قورچی‌باشیگری رسید (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۲۵۰). با روی کار آمدن شاه‌عباس دوم به دلیل اعتبار گذشته‌ای که جانی‌خان داشت و به دلیل سن کم شاه، سعی نمود در برخی امور دخالت کند. او نیز مانند ساروتقی سعی در روی کار آوردن وابستگان به خود داشت. یکی از این افراد گلایبی بیگ قاجار بود. گلایبی بیگ فرزند امیرگونه خان که در زمان شاه صفی به دلیل «شیطنت و بدذاتی و بداندیشی با خلایق» برکنار شده بود (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۳۴۷) در دوره شاه جدید بنابر خواهش و استدعای جانی‌خان قورچی‌باشی به منصب قبلی خود یعنی یساولی صحبت بازگشت. انتصاب یک قاجاری به مقامی با کمک جانی‌خان، می‌تواند برای خود او نیز سودآور باشد. زیرا صاحب منصب قورچی‌باشی کسی بود که ریاست بر تمامی ایلات قزلباش را بر عهده داشت. بنابراین هراندازه نیروهای قزلباش بیشتر در تشکیلات درباری باشند، قدرت رهبر و رئیس آنها افزایش می‌یافت.

عاملی که طرح کودتا علیه ساروتقی را تسریع کرد، ماجرای داودخان حاکم گیلان بود. داودخان حاکم گیلان بنابر نوشته شاردن از جوانی شاه استفاده کرده و به زور از مردم دو میلیون (احتمالاً دینار) گرفته بود. این اجحاف حاکم گیلان سبب احضار او به پایتخت توسط ساروتقی شد. داودخان با این بهانه که مرسوم نیست که حاکمان را برای تسویه حساب به پایتخت بخوانند، از رفتن به پایتخت سرباز زد.

حامی داودخان در دربار قورچی‌باشی بود. همبستگی فامیلی و ترس از ساروتقی سبب گرایش بیشتر آن دو به همدیگر شده بود. جانی‌خان از ساروتقی نزد شاه جوان شکایت کرد و شاه نیز به او قول مساعدت می‌دهد (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۴۰۹). اما حامی اصلی ساروتقی در دربار یعنی مادرشاه (آناخانم) آشکارا از او حمایت می‌کند و همواره به شاه توصیه می‌کرد که اگر روزی ساروتقی را نخواست او را عزل کند و وی را که پیرمردی ۷۷ ساله است به قتل نرساند (سردادور، ۱۳۵۴: ۳۲). شاردن خبر از اطلاع جانی‌خان از اختلافات شاه و وزیراعظم می‌دهد. قورچی‌باشی نزد شاه می‌رود و از ساروتقی بدگویی‌های زیادی می‌کند. شاه جواب می‌دهد «جانی‌خان من از همه اینها آگاهم باید آنها را مد نظر قرار داد، و بدانها توجه کرد» (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۴۰۹) جمله شاه به قورچی‌باشی کاملاً مبهم بود و از آن می‌توانست چنین برداشت شود که شاه نیز راضی به برداشتن ساروتقی بود و شاید به دلیل سن و سال کم توانایی این کار را نداشته است. این سخن شاه دستاویزی برای جناح قورچی‌باشی شد تا طرح کودتا علیه دولت ساروتقی را عملی سازند. «جانی‌خان قورچی‌باشی بگمان اینکه اگر میرزاتقی اعتمادالدوله را بکشد نواب اشرف را بد نخواهد آمد» (ملاکمال، ۱۳۳۴: ۱۰۱) به اتفاق گروهی از همراهان خود «هم قسم شدند و در روز چهارشنبه بیستم شهر شعبان دفتر حیات آن سرکرده ارباب قلم را به توسط تندباد حمله شمشیر ابر ساختند» (شاملو، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۸۵) با کشته شدن ساروتقی دولت او نیز سقوط کرد و کودتاگران برای مدتی کوتاه به اهداف خود رسیدند.

این قتل یکی از نقاط مبهم دوران شاه‌عباس دوم محسوب می‌شود. سؤالات متعددی درباب این قتل و حوادث پس از آن مطرح است. آیا شاه از قدرت بیش از حد ساروتقی و دخالت او در تمامی امور به تنگ آمده بود و به نوعی رضایت به کشتن ساروتقی داشت؟ آیا ساروتقی در پی عزل شاه بود؟ آیا شاه جوان قتل ساروتقی را از سوی نظامیان یک کودتا علیه خود تلقی کرده و اقدامی جهت زیر نفوذ در آوردن شاه دانسته، که پس از مدتی کوتاه دستور به قتل کودتاگران می‌دهد؟ آیا قتل دو گروه دیوانی و نظامی یکی به دست دیگری و دیگری به دست شاه، نقشه از قبل طراحی شده شاه برای تسلط بر امور درباری و همچنین از میان برداشتن نخبگان قدیمی و جایگزین کردن آنها توسط نخبگان نوخاسته بوده است؟ مورخان به طور قطع به هیچ‌کدام از این سؤالات پاسخ نداده‌اند. قبل از پاسخگویی به این سؤالات به روند حوادث بعدی پرداخته می‌شود تا پاسخ دادن به سؤالات راحت‌تر میسر شود.

علل و پیامدهای قتل ساروتقی

اولین واکنش به قتل ساروتقی را طبیعتاً مادر شاه از خود نشان داد، زیرا او حامی اصلی ساروتقی بود. شاه نیز در برابر این واقعه در ابتدای امر سکوت کرد. این سکوت هم می‌توانست ناشی از رضایت و هم می‌توانست ناشی از ترس شاه از ابعاد کودتا باشد. جانی‌خان سر ساروتقی را به نزد شاه می‌برد و می‌گوید «این سر سگ پیر منحوس است که حرمت مقام سلطنت را رعایت و پاسداری نمی‌کرد، به پادشاه و دولت پیوسته خیانت می‌ورزید، و اساس و بنیان حکومت را با اعمال بیدادگری و تجاوز به حقوق مردمان آشفته و پریشان می‌داشت. او نقشه‌ای طرح کرده بود که هدفش نابودی شاه بود؛ و وقوف بر این سوءقصد مرا که از جمله جان نثاران شه‌ریارم و تار و پود وجودم سرشته به مهر شاه است وادار کرد پیش از آن که به وجود مقدست گزندگی برساند وی را از میان بردارم» (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۴۱۰) شاه به ظاهر از این حادثه ابراز رضایت می‌کند و به پادشاه این خدمت به جانی‌خان مقام صدراعظمی را داد. حال فرمانده کودتاگران دولت را در اختیار گرفته بود. مادر شاه نزد او رفته و به شدت از رفتار جانی‌خان شکایت می‌کند و توصیه‌هایی نیز به شاه دارد. او می‌گوید: «جانی‌خان دلش برای مملکت و سطوت سلطنت نسوخته بلکه روی دشمنی با وزیراعظم روی در فشار گذاشتن حاکم گیلان (از منسوبین جانی‌خان) بچنین جنایت وحشیانه‌ای دست زده است.» (سردادور، ۱۳۵۴: ۳۲) مادر شاه از او می‌خواهد که به شدت مغضوبین را قصاص کند. سکوت چند روزه شاه در مقابل کودتا و حتی دادن مقامات عالی به کودتاگران از چه جهت بوده است؟ به نظر می‌رسد همانگونه که اشاره شد ترس شاه که هنوز جوان بود و اختیارات کامل مملکت در دست او نبود سبب شده تا شاه از اقدام فوری پرهیز کند. شاه هنوز نمی‌دانست که آیا توطئه فقط علیه ساروتقی بوده و یا آنکه مقام سلطنت او نیز در خطر است. اما شاه فرصت مناسبی پیدا کرده بود تا از دست آخرین گروه بازمانده از نخبگان قدیمی نیز رها شود. عناصر قدیمی به جان هم افتاده بودند و همگی به سود شاه همدیگر را قلع و قمع کرده بودند.

مادر شاه که از ناراضیان قتل ساروتقی بود، قصد کشتن جانی‌خان را نموده که جانی‌خان توسط جاسوسانش از این مسئله مطلع می‌شود و درصدد پیش دستی برآمده و قصد کشتن مادر شاه را کرد که این اقدام، بسیار مخاطره‌انگیز بود. شاردن می‌گوید «اگر خبر طرح این سوءقصد بر سر زبانها نیفتاده بود من هرگز باور نمی‌کردم زیرا حرمسرا بویژه حرمسرای پادشاه در نظر عامه مکانی مقدس است، و هر مرد در آن بنگرد مستحق عقوبت سخت هست» (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۴۱۳) شیره‌چی‌باشی که از دوستان جانی‌خان بود از عقوبت این کار ترسید و طرح او را لو داد (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۴۱۴-۱۴۱۳).

واقعه کودتا در ۲۰ شعبان رخ داده بود و چهار روز پس از آن کودتاگران نیز ساقط شدند. شاه قبل از کشتن کودتاگران نیازمند آگاهی از نیروهای وفادار به خود بود «هر دو سردار قوای سلطنتی یعنی سیاوش‌خان قوللرآقاسی و قلندرسلطان جغتای از تفنگچیها» (لوفت، ۱۳۸۰: ۷۳) به شاه و خاندان سلطنتی اظهار و اعلام وفاداری کردند. این دو نفر منصب قوللرآقاسیگری و تفنگچی آقاسی را برعهده داشتند. دو منصبی که شاه‌عباس اول آنها را برای وفادار ماندن به شخص شاه ایجاد کرده بود و حال آنها وفاداری خود را به شاه جدید اعلام کرده بودند و شاه با اطمینان از این وفاداری بود که عزم خود را برای براندازی کودتاگران جزم نمود. او می‌دانست با برداشتن این کودتاگران هم از دست گروهی ذی‌نفوذ خلاص خواهد شد و هم کسانی را دارد که بتواند با اتکای بر آنان مناصب جدید را به آنها واگذار کند. در این میان برخی از نیروهای قزلباش نیز به شاه اعلام وفاداری کردند. مرتضی‌قلی‌بیگ بیجرلو شاملو که هم طایفه جانی‌خان بود، ظاهراً به طمع مقام او با شاه همکاری نزدیکی نمود و این می‌توانست ضربه مهلکی بر جانی‌خان باشد زیرا بخش اعظمی از طایفه او به سمت مرتضی‌قلی‌خان می‌رفتند. به هرحال مرتضی‌قلی‌خان نیز بعدها به مراد خود رسید.

جانی‌خان، نقدی بیگ حاکم کوه گیلویه، عرب‌خان و عباسقلی بیگ و علی‌میرزا بیگ، ابوالفتح بیگ جبادار باشی، گلایی بیگ قاجار به قتل رسیدند. زینل‌خان پسر نقدی‌بیگ، قراخان بیگ برادر جانی‌خان که سردار خراسان بود، الغ بیگ برادر دیگر او در کرمان، موسی‌خان پسر عرب‌خان که حاکم شروان بود، همگی محبوس شدند. اموال قورچی‌باشی که در کرمان و قریه علوی همدان بودند، همچنین اموال عرب‌خان در شروان همگی ضبط شدند (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۴۰۵). با اعمال نفوذ مادر شاه کار جانی‌خان و خانواده او به اینجا ختم نشد «دختران او را به کنیزی فروختند و پسرانش را اخته کردند که این کار برای خانواده سرشناس و متنفذی در آن روزگار سخت و هن‌آور به شمار می‌آمد و برای همفکران وی مایه عبرتی هراس‌انگیز بود.» (لوفت، ۱۳۸۰: ۷۳) تعداد زیاد افراد کشته شده و دستگیر شده به خوبی می‌تواند نشانگر وسعت توطئه قزلباشها برای قبضه قدرت باشد. قطعاً اگر شاه جوان در برابر این گروه واکنشی نشان نمی‌داد آنها روز به روز خواسته‌هایشان بالا می‌رفت. سه ایالت مهم خراسان، کرمان و شروان نیز در اختیار آنها بود. این مسئله حاکی از قدرت بیش از حد آنها هم در دربار و هم در ایالات بود. کوتاه آمدن در برابر چنین نیروهای نظامی قدرتمندی می‌توانست عاقبت شاه محمدخدابنده را برای عباس دوم رقم بزند که شاه‌عباس دوم به خوبی این نکته را دریافته بود. نکته جالب آنکه وابستگی ایلی در این کودتا رنگ و لعاب گذشته را نداشت. جانی‌خان نتوانست تمامی طایفه شاملو را با خود همدل کند و به آنها متکی باشد. مرتضی‌قلی‌خان از مخالفان اصلی او از طایفه شاملو

بود. به واقع می‌توان ادعا نمود اصلاحات نظامی شاه‌عباس اول که جهت کاهش همبستگی در بین ایلات بود در این زمان به بار نشسته بود.

در مبحث قبلی سؤالاتی مطرح شد که در اینجا سعی می‌شود به آن سوالات پاسخ داده شود. در پاسخ به این سؤال که آیا شاه از قدرت ساروتقی به تنگ آمده بود و یا آنکه ساروتقی قصد تغییر شاه را داشته است، به نظر می‌رسد که: نمی‌توان منکر آن شد که شاه‌عباس دوم که قدرت شاهان قبلی را دیده و شنیده بود، هرگز مایل نبود که پیرمردی دیوانی تمام اختیارات را از او سلب کند و او قطعاً از قدرت بیش از حد ساروتقی نگران و ناراحت بود. اینکه مادر شاه چند بار به او توصیه می‌کند که ساروتقی را اگر نمی‌خواهد، عزل کند اما نکشد، می‌تواند گواهی بر آن باشد که شاه قصد داشته اقدامی علیه ساروتقی انجام دهد. همچنین طبق نوشته شاردن وقتی جانی‌خان از ساروتقی و قدرت بیش از حد او شکایت می‌کند شاه در پاسخ از آگاهی خود بر این موضوع و ناراحتی‌اش از آن یاد می‌کند (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۴۰۹). پس پاسخ به بخش اول سوال که همانا ناراحتی شاه از ساروتقی است، ظاهراً کاملاً مثبت هست. ساروتقی «یجتمیل با رضایت سلطان، شاه‌عباس دوم، که می‌کوشید از مادر و بردگان هم‌پیمانانش استقلال پیدا کند، کشته شد» (بابایی و دیگران، ۱۳۹۰: ۵۸). اما بخش دوم سوال که آیا ساروتقی قصدی برای جایگزینی شاهزاده دیگری به جای شاه‌عباس دوم داشته است؟ باز هم منبع اصلی برای جواب به این سؤال شاردن است. در گفتگو میان جانی‌خان و شاه پس از کشته شدن ساروتقی، جانی‌خان از قصد ساروتقی بر جان شاه یاد می‌کند (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۴۱۰). آیا سخن جانی‌خان فقط برای توجیه عمل خودش بوده است؟ اگر پاسخ این سوال آری هم باشد، باز شاه جوان از توطئه‌ای که حتی احتمال آن ضعیف بوده ترس داشته است. ضمن آنکه آمده که «در بین اهالی شهر چنین شایع بود که فرد مقتول می‌خواسته شاه را برکنار کند و برادر کوچکتر وی را بر تخت بنشانند» (لوفت، ۱۳۸۰: ۷۲) مورخین در این باره اظهارنظری نکرده‌اند. معلوم نیست پسر مطرح شده، پسرآنا خانم بوده است؟ که در غیر این صورت به دلیل رابطه نزدیک آنا خانم با ساروتقی این قضیه که شاهزاده‌ای دیگر به جای شاه‌عباس دوم به قدرت برسد عملاً کان لم یکن خواهد شد. به هر روی نمی‌توان پذیرفت آناخانم که همکار و همراه ساروتقی بوده در پی برداشتن شاه‌عباس پسر خود و گماردن شاهزاده دیگری که پسر او نیست، بوده است. اما اگر فرض را بر این بگذاریم که این پسر مورد ادعا، نیز پسر آنا خانم بوده در آن صورت احتمال این توطئه تقویت می‌شود. به هر حال به دلیل آنکه منابع در این باره سکوت کرده‌اند، قضاوت صحیح نیز امکان‌پذیر نیست. نکته آخر آنکه با وجود اختلافات میان ساروتقی و شاه این اختلافات آشکار و علنی نشده بود و هیچ مورخ صفوی به آن اشاره مستقیم

ندارد. گرچه آنها به دخالت‌های بیش از حد ساروتقی اشاره می‌کنند، اما این نمی‌تواند دلیلی بر عمیق بودن اختلافات تا جایی که منجر به عزل شاه شود، باشد.

اما در پاسخ به این سوال که آیا شاه کودتا علیه ساروتقی را کودتایی علیه خود تلقی کرده و اقدامی جهت زیر نفوذ درآوردن خود دانسته است؟ باید عنوان نمود که: گرچه شاه ظاهراً بی میل به عزل ساروتقی و یا حتی قتل او نبوده، اما از عزل و کشتن او نیز به این شیوه دلخوش و راضی نبوده است. زیرا این اقدام نظامیان در واقع به نوعی بی‌اعتنایی به شاه نیز بوده است. ضمن آنکه شاه از ابعاد کودتای نظامیان نیز آگاه نبود و شاید این اقدام آنها هدفی نهایی یعنی تسلط بر شاه را داشته باشند. شاه در ابتدای امر واقعاً نمی‌دانست که کودتا فقط تسویه حساب شخصی با ساروتقی بوده یا فراتر از آن و اقدامی از جانب نظامیان برای قبضه کامل قدرت نیز بوده است. عدم اقدام فوری و آنی شاه در برابر کودتاگران و موافقت با خواست کودتاگران برای تصدی پست صدراعظمی نیز بیانگر همین تردید شاه بوده است. ظاهراً شاه حتی اگر این کودتا را نیز علیه خود تلقی نکرده است، باز هم در انظار عمومی در پی آن برآمده که آن را علیه خود جلوه دهد و به همین خاطر احساسات شاه دوستی دو گروه تازه تأسیس و وابسته به شاه یعنی قوللرها و تفنگچی‌ها را برانگیخته تا با استفاده از این احساسات از شر طیف کودتاگر و قدرت‌طلب خلاص شود. واقعیت امر آن است که شاه حتی اگر از آنکه کودتا علیه او نبوده نیز اطمینان کامل حاصل می‌کرد باز هم می‌دانست که اگر با این کودتا کنار بیاید پس از مدتی تحت نفوذ آنها در خواهد آمد و در صورت دست از پا خطا کردن ممکن بود تاج و تختش را به سود شاهزاده‌ای دیگر از دست بدهد امری که در تاریخ صفویان بی‌سابقه نبود. پس لازم بود تا مانند شاه‌عباس اول و شاه صفی به اصطلاح گربه را دم حجله بکشد.

اما آخرین سؤال آنکه آیا حذف دو گروه دیوانی و نظامی یکی به دست دیگری و دیگری به دست شاه نقشه‌ای از پیش طراحی شده توسط شاه برای تسلط بر امور درباری و همچنین حذف نیروهای قدیمی بوده است؟ شاهان صفوی به کرات ثابت کردند زمانی که تازه به قدرت می‌رسند اصلاً دوست ندارند با عناصر قدیمی وابسته به شاه قبلی کنار بیایند و کار کنند. به همین خاطر معمولاً در اوان پادشاهی تلاشی از سوی شاه برای حذف عناصر قدیمی صورت می‌گرفت و به تبع آن، قتل و کشتارهای زنجیره‌وار رخ می‌داد. دوران شاه‌عباس دوم نیز از این قضیه مستثنا نبود. اما تفاوت در آن بود که عامل کشتارهای این دوره به غیر آخرین حلقه کشتارها (جانی خان و گروهش) شاه نبود بلکه نیروهای قدیمی به جان هم افتاده و یک‌به‌یک همدیگر را حذف می‌کردند. به‌واقع ساروتقی و جانی خان به هموار کننده‌ی کشتارهای شاه تبدیل شده بودند، بی‌آنکه بدانند در زمین دشمن ناشناخته (شاه) بازی

می‌کنند. در آخر جانی خان با کشتن ساروتقی پیروز میدان شد و شاه در نهایت آخرین گروه باقیمانده را به راحتی از میان برداشت. در این کشتارها به دلیل آنکه عناصر قدیمی بازیگردان بودند کمتر گناهی و یا صفت خونریزی را متوجه شاه کرده‌اند. به‌واقع در پاسخ به سؤال باید گفت شاه در خلوتگاه خود راضی به این مجموعه کشتارها بوده و عناصر قدیمی با نقشه‌های کوتاه‌مدت خود، در جهت اهداف بلندمدت شاه (حذف عناصر قدیمی) قدم برداشتند.

نتیجه

بعد از مرگ هر پادشاهی در ایران معمولاً به دو دلیل خصلت استبدادی حاکمیت در ایران و وجود مدعیان سلطنت، آشوب‌ها، رقابت‌ها و درگیری‌های زیادی جهت تعیین و یا اعمال نفوذ در شاه جدید به وجود می‌آمد. این امر اگر با پادشاهی، شخصی کم سن و سال مصادف می‌شد بیش‌ازپیش نمود پیدا می‌کرد. در این بین ائتلاف‌هایی شکل می‌گرفت تا گروهی گروه دیگری را از میدان به درکند. این وضعیت تا زمانی که شاه دارای اقتدار کافی می‌شد ادامه پیدا می‌کرد. در زمان به قدرت رسیدن شاه‌عباس دوم تقریباً بسیاری از ویژگی‌های مطرح‌شده وجود داشت و مطابق انتظار اتفاقاتی که عنوان شد، رخ داد. میرزا تقی‌خان مشهور به ساروتقی یکی از مهم‌ترین اعتمادالدوله‌های تاریخ صفویان و حتی می‌توان گفت از مهم‌ترین‌های تاریخ ایران در این زمینه هست. سن کم شاه‌عباس دوم سبب شده بود که ساروتقی در پی بسط قدرت خویش و در نتیجه تسلط بر همه امور دربار و کشور باشد. حذف رستم خان سپه‌سالار با تحریک و دسیسه‌چینی ساروتقی مهم‌ترین نماد این میل ساروتقی هست. ساروتقی در این راه ائتلافی قدیمی با آنا خانم مادر شاه‌عباس دوم، داشت. به دلیل خصلت خواجه بودن ساروتقی ارتباط و رفت‌وآمد آن‌ها خالی از اشکال بوده و همین امر سبب قدرت بیش‌ازحد ساروتقی نیز شده بود. پشتوانه این قدرت، وضعیت مناسب مالی آن دو نفر بوده که ماحصل سرمایه‌گذاری آن‌ها در بخش تجارت ابریشم و در دست داشتن انحصار این تجارت توسط آنان بود. همچنین ساروتقی در راستای رسیدن به هدف خویش ائتلافی شکننده با جانی‌خان قورچی‌باشی تشکیل داد اما به‌زودی مشخص شد دو پادشاه در یک اقلیم ننگ‌نهند. ساروتقی در محاسبات خود در مورد قدرت شاه دچار اشتباه شده بود و به گمان اینکه شاه کم سن، توانایی دخالت و جهت‌دهی به امور را ندارد به‌صورت افراطی شاه را در انجام تصمیمات خود نادیده می‌گرفت و همین امر سبب سکوت همراه با رضایت شاه، در مقابل مخالفان ساروتقی گردید. اختلاف آشکار ساروتقی و جانی‌خان شاملو با چراغ سبز شاه، منجر به قتل

ساروتقی و البته نهایتاً قتل جانی‌خان توسط شاه شد. همان‌گونه که آمد؛ آنچه حائز اهمیت است، به تنگ آمدن شاه از رقابت‌های درباری و کسب اقتدار او سبب پایان دادن به این رقابت‌ها گردید. شاه‌عباس دوم مانند بسیاری از شاهان صفوی میلی نداشت با عناصر قدیمی وابسته به شاه پیشین به ادامه همکاری بپردازد بنابراین باسیاستی آگاهانه و البته زیرکانه پیگیر و شاهد رقابت‌های درباری بوده و در وقت مناسب در صحنه حاضر شده و به‌عنوان فاتح نهایی بدون آنکه قتل و کشتار گسترده‌ای انجام دهد، وارد معرکه شد. به‌هرروی ساروتقی و باوجود پشتیبان بسیار قوی که داشت نتوانست قدرت خود را در برابر مخالفان حفظ کند و جان خویش را بر سر این راه نهاد.

منابع

- اشراقی، احسان، (۱۳۷۹) رستم خان سپه‌سالار به روایت بیژن یکی از واقعه‌نگاران، مجله تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره یکم، سال یکم.
- بابایی، سوسن، (۱۳۸۵) نقش میرزا محمدتقی (ساروتقی) در معماری دوره صفویه، گلستان هنر، سال دوم، شماره ۳ (پیاپی ۵).
- بابایی، سوسن و دیگران، (۱۳۹۰) *غلامان خاصه نخبگان نوحاسته دوران صفوی*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- ترکمان، اسکندرییگ، (۱۳۸۲) *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، ج سوم، چ سوم، تصحیح ایرج افشار، تهران: دنیای کتاب.
- رویمر، هانس روبرت، (۱۳۸۵) *ایران در راه عصر جدید*، چ دوم، ترجمه آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران.
- رییس السادات، سیدحسین، (۱۳۸۴) *تصرف قندهار در دوره شاه‌عباس دوم*، به اهتمام مقصودعلی صادقی، همایش ایران در گستره تاریخ صفویه، تبریز: انتشارات ستوده.
- سردادور، ابوتراب، (۱۳۵۴) *تاریخ نظامی و سیاسی دوران نادرشاه افشار*، تهران: چاپخانه ارتش شاهنشاهی.
- شاردن، ژان، (۱۳۴۵) *سفرنامه شاردن*، ج هفتم، ترجمه محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.
- شاردن، ژان، (۱۳۷۲) *سفرنامه شاردن*، ج چهارم و پنجم، ترجمه اقبال یغمایی، تهران: انتشارات توس.
- شاملو، ولی قلی بن داود قلی، (۱۳۷۱) *قصص الخاقانی*، ج اول و دوم، بتصحیح و باورقی حسن سادات ناصری، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فلسفی، نصرالله، (۱۳۴۲) *چند مقاله تاریخی و ادبی*، تهران: دانشگاه تهران.
- قزوینی، محمدصالح بن محمدباقر، (۱۳۷۱) *نادر*، به اهتمام احمد مجاهد، تهران: سروش.
- کمپفر، انگلبرت، (۱۳۶۳)، *سفرنامه کمپفر*، چ سوم، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- لوفت، پاول، (۱۳۸۰) *ایران در عهدشاه‌عباس دوم*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- متی، رودی و حسن زندیه، (۱۳۸۳) *دیپلماسی ایران در قبال عثمانی طی دوره سلطنت شاه سلیمان اول (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ق / ۱۶۶۶-۱۶۹۴ م)*، تاریخ در آینه پژوهش، شماره پنجم.
- مدرسی طباطبایی، سیدحسین، (۱۳۵۵) *تربیت پاکان*، ج اول، قم: چاپخانه مهر.
- ملاکمال، (۱۳۳۴) *تاریخ ملاکمال*، با تصحیح ابراهیم دهگان، اراک: بی نا.

مهمان‌نواز، محمود، اصغر فروغی‌ابری و علی‌اکبر کجباف، (۱۳۹۳) بررسی تحلیلی رقابت گرجیان با ائتلاف ترکان و تاجیکان در دوره شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق)، مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، شماره چهارده، دوره هشتم.

نیومن، آندرو. جی، (۱۳۹۳) *ایران صفوی نوزایی امپراتوری ایران*، ترجمه عیسی عبدی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.

واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف، (۱۳۸۲) *خلدبرین (ایران در زمان شاه صفی و شاه‌عباس دوم)*، تصحیح محمدرضا نصیری، حدیقه ششم و هفتم از روضه هشتم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

وحیدقزوینی، میرزاحمدطاهر، (۱۳۸۳) *تاریخ جهان آرای عباسی*، مقدمه و تصحیح سیدسعیدمیرمحمدصادق زیر نظر احسان اشراقی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

هنرفر، لطف‌الله (۱۳۵۰) *گنجینه آثار تاریخی اصفهان*، چ دوم، اصفهان: ثقفی.

هدایت، رضاقلی خان، (۱۳۸۰) *تاریخ روضه الصفای ناصری*، ج ۸، به تصحیح و تحشیه جمشید کیان فر، تهران: انتشارات اساطیر.